



## مراتب کمال وجودی انسان در حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مریم صانع پور\*

**چکیده:** حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان انسان کامل و مظهر تام اسما و صفات حضرت حق، در سه مرتبه جبروتی، ملکوتی و ناسوتی، واجد سه مقام ولایت، نبوت و رسالت است و هر مقامی متناسب با مرتبه‌ای است. مقام خلافت‌اللهی ایشان در زمین، تحقق و تعیین مراتب عالی در مرتبه دانی است. مقاله حاضر مسئله مزبور را از چشم‌انداز عقل و نقل برمی‌رسد.

**کلیدواژه‌ها:** محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، جبروت، عقل، ولایت، ملکوت، نفسانی، نبوت، ناسوت، رسالت.

## طرح مسئله

علی علیه السلام فرمود: «... ای انسان، آیا می‌پنداری جرم کوچکی هستی؟ چنین نیست؛ بلکه بزرگ‌ترین عوالم در باطن تو مخفی شده است. پس تو مصداق کتابی هستی که با حروفش اسرار نهانش را ظاهر می‌سازد.»<sup>۱</sup> (دیوان علی علیه السلام، ص ۱۷۴) بنابراین انسان در بردارنده تمام عوالم سه‌گانه، یعنی جبروت، ملکوت و ناسوت می‌باشد.

بسیاری از فلاسفه و عرفا عوالم وجود را در قوس نزول به سه مرتبه جبروت، ملکوت و ناسوت تقسیم کرده‌اند. در این تعریف، عالم جبروت که دارای تجرد تام است و عالم عقل و روح نیز نامیده می‌شود، بر سایر عوالم تقدم دارد. عالم یا حضرت دوم، عالم ملکوت است که عالم مثال و برزخ نیز نامیده می‌شود. این عالم گرچه از ماده مبرا است، ولی از احکام ماده مثل زمان و مکان مبرا نیست. سومین و آخرین حضرت، عالم ناسوت است که عالم ماده طبیعت و جسمانیت نیز نامیده می‌شود و محدود به حدود مادی و آمیخته به نواقص و فقدانها است. بر اساس چنین تعریفی و برطبق فرموده مولای متقیان، انسان نیز به عنوان عالم صغیر، دربر دارنده سه حضرت وجودی عالم کبیر، یعنی "جبروت یا تجرد عقلانی"، "ملکوت یا تمثیل خیالی" و "ناسوت یا تجسم جسمانی" است. بر این پایه انسان کامل به عنوان خلیفه حضرت حق، تعیین‌بخش مشیت الهی و مظهر صفات و افعال خداوند در زمین گردید تا به واسطه او خداوند شناخته شود؛ چنانکه در حدیث قدسی آمده است: «من گنجی نهفته و ناشناخته بودم که دوست داشتم شناخته شوم.»<sup>۲</sup> (بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۹۸ و ۳۴۴) پس خداوند با نفس رحمانیش ندای «کُن» سر داد و کائنات تکوّن یافت. (سوره یس، آیه ۸۲) در این تکوّن، حضرت حق از تجرد محض جبروت به عالم ملکوت و از عالم ملکوت به حضرت ناسوت جلوه‌گری فرمود و بطون غیبی حضرت ذات، در حضرت صفات و سپس در حضرت افعال ظهور یافت و با دمیدن نفخه الهی در گل چسبنده (سوره صفات، آیه ۱۱) انسان به مقام مظهریت حضرات سه‌گانه جبروت، ملکوت و ناسوت مشرف گردید. و خداوند فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ (سوره مؤمنون، آیه ۱۴) که چه شگفت‌خلقتی است

۱. آنحسب أنك جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر  
و انت الکتاب المبین الذی باحرفه مظهر المضمّر  
۲. کنت کنزاً مخفياً و لم أعرف فاحببت ان أعرف.

جاری ساختن روح نامتناهی و نورانی الهی در گِل محدود و ظلمانی! گویی همه سیر نزولی عالم وجود، به یکباره با خلقت آدم تحقق یافت. به این ترتیب عقل آدمی مظهر مجرد جبروت گشت، نفس و قوه خیال مظهر تمثال ملکوت شد و جسم انسان مظهریت از تجسم عالم ماده یافت.

مسئله پژوهش حاضر، چگونگی تحقق مراتب سه‌گانه کمال انسانی در خلیفه اتم و اکمل الهی، یعنی حضرت محمد ﷺ است. بدین رو به تناسب، سه مرتبه وجودی عالم، مراتب وجودی پیامبر اسلام ﷺ به عنوان کامل‌ترین انسان مورد بررسی قرار می‌گیرد تا با وساطت خلیفه اعظم الهی، مراتب سیر صعودی بشری که پای در خاک دارد، تا عالم مجردات تبیین گردد.

### مرتبه جبروتی و عقلانی پیامبر ﷺ و مقام ولایت مطلقه

در مورد حقیقت نوریه محمدیه در قوس نزول، پیامبر گرامی فرمود: «أول ما خلق الله نُوری.» (بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۴) براین اساس اولین جلوه‌گری خداوند، تجلی نوری است بسیط، واحد و مبرا از هر ظلمت و کدورتی؛ نوری که ظاهر و مظهر، یعنی خودآگاه و آگاهی‌دهنده است و در آن هیچ شائبه‌ای از ظلمت نادانی راه ندارد. در بیانی دیگر، می‌توان این تجلی را عقل کل و بسیط دانست که مصداق کاملش مقام قرب او ادنایی<sup>۱</sup> ولایت مطلقه احمدی، یعنی مرتبه جبروتی ایشان است؛ چنانکه در عیون اخبار الرضا، حدیثی از حضرت رسول در توضیح این مرتبه وجودی نقل شده است: «خداوند بیش از من کسی را مورد فضل و اکرام قرار نداد. علی A پرسید: پس آیا تو از جبرئیل برتری؟ پیامبر فرمود: خدای متعال انبیای مرسلش را بر ملائک مقرب برتری داد و مرا بر جمیع انبیا و مرسلین فضیلت بخشید و پس از من، این فضیلت را نصیب تو و امامان پس از تو فرمود... ملائکه خادمان ما و خادمان دوستداران ما هستند؛ چنانکه ملائکه حامل عرش دائماً در حال تسبیح و حمد رب و استغفار برای مؤمنان به ولایت ما می‌باشند. اگر ما نبودیم، خداوند آدم و حوا را خلق

۱. اشاره به آیه ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ (سوره نجم، آیه ۹).

نمی‌کرد و جنت و نار، و آسمان و زمین را نمی‌آفرید.<sup>۱</sup> چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم، در حالی که در معرفت پروردگاران و تسبیح و تهلیل و تقدیسش بر ملائک پیشی گرفته‌ایم؟<sup>۲</sup> زیرا اولین چیزی که خدای عزّ وجلّ خلق کرد، ارواح ما<sup>۳</sup> بود که خداوند آن ارواح را به توحید و تمجیدش گویا کرد. سپس ملائکه را خلق کرد. هنگامی که ایشان ارواح ما را به صورت نوری واحد مشاهده کردند، ما را بزرگ داشتند. پس حق را تسبیح کردیم تا ملائکه دانستند که ما مخلوقات حضرت حق هستیم و حضرت حق منزّه از صفات ما است. پس فرشتگان به واسطه تسبیح ما به تسبیح خداوند پرداختند و حضرت حق را از صفات ما تنزیه کردند. هنگامی که ایشان بزرگی شأن ما را مشاهده کردند، به تهلیل حضرت حق پرداختیم تا بدانند که خدایی جز خدای واحد نیست و ما بندگان او هستیم. و زمانی که ملائک بزرگی مکان ما را مشاهده کردند، تکبیر گفتیم تا بدانند که بزرگی فقط شایسته خداوند است و جز به واسطه او کسب نمی‌شود. هنگامی که عزت و قدرت خدادادی ما را ملاحظه کردند، گفتیم لاحول و لا قوه الا بالله، تا بدانند که هیچ حول و قوه‌ای برای ما جز به واسطه او نیست. پس چون نعمت‌های الهی ما و وجوب اطاعت ما را مشاهده کردند، حمد خدا را گفتیم تا بدانند حمد و سپاس فقط از آن خدا است. پس فرشتگان گفتند: الحمد لله. بنابراین فرشتگان به واسطه ما به توحید، تسبیح، تهلیل، تحمید و تکبیر خداوند هدایت یافتند. سپس خدای تبارک و تعالی آدم عليه السلام را خلق کرد. ما را در صلب او به ودیعه گذاشت و فرشتگانش را فرمود تا برای تعظیم و اکرام ما که در صلب آدم بودیم، او را سجده کنند (سوره بقره، آیه ۳۴) ... پس چگونه ما از ملائک برتر نباشیم در حالی که ایشان برای آدم سجده کردند؟ و سرانجام [پس از سیر نزولی، در سیر صعودی]

۱. زیرا علت غایی خلقت عالم خلقت آدم و حوا بود و علت غایی خلقت آدم و حوا به وجود آمدن انسان کامل بود.

۲. زیرا وجود نوری پیامبر و اوصیانش که تجلی اسم نور حضرت الوهیت است، بیشترین آگاهی ممکن را بر عظمت شأن الهی دارد و تسبیح و تهلیل و تقدیس حضرت حق نیز معلول همین آگاهی است.

۳. در حدیث دیگری آمده است: «اول ما خلق الله روحی.» (ابن جمهور، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۹۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۴)

هنگامی که من<sup>۱</sup> در معراج به آسمانها برده شدم، جبرئیل پس از اذان و اقامه، گفت: ای محمد، پیش بایست. گفتم آیا بر تو پیشی گیرم؟ گفت آری. خداوند پیامبرانش را به طور عام و تو را به طور خاص بر تمامی فرشتگانش برتری داد. پس پیش ایستادم و بدون هیچ فخری نماز گزاردم. در این عروج، هنگامی که به حجب نوری رسیدم، جبرئیل گفت: ای محمد، پیش بیا و پشت سر من ایستاد. گفتم آیا در چنین موقعیتی از من جدا می شوی؟ گفت: این پایان ظرفیت من است. اگر جلوتر بروم، بالهایم می سوزد.<sup>۲</sup> پس نور مرا به شدت پرتاب کرد و من در نور وارد شدم تا به آنچه خداوند از مالکیتش اراده کرده بود، منتهی گشتم. پس ندا آمد... ای محمد، تو بنده من هستی و من رب تو هستم. پس تنها مرا پرست و بر من توکل کن. تو نور من در بندگانم، رسول من به سوی خلقم، و حجت من بر آفریدگانم هستی. بهشت را برای تو و پیروانت آفریدم؛ آتشم را برای مخالفان خلق کردم، کرامتم را برای اوصیای تو و ثوابم را برای پیروانشان واجب کردم. گفتم یارب، اوصیای من چه کسانی هستند؟ ندا آمد: نام ایشان بر ساق عرش مکتوب است. به ساق عرش نظر کردم و دوازده نور دیدم که در هر نور سطری سبز رنگ بود که بر آن نام وصیای از اوصیای من نوشته شده بود که اولشان علی بن ابی طالب و آخرشان مهدی امتم بود. پس گفتم: یارب، اینان اوصیای بعد از من هستند؟ ندا آمد: اینان پس از تو اولیا، اوصیا، اصفیا و حجت‌های من بر آفریدگانم هستند... به عزت و جلالم سوگند به وسیله ایشان دینم را اظهار خواهم کرد و کلمه‌ام را تعالی می‌بخشم و به وسیله آخرین ایشان زمین را از دشمنانم پاک می‌سازم. او را بر مشارق و مغارب زمین مالکیت می‌بخشم، بادها را مسخر و ابرها را رام او می‌سازم، وی را در اسباب بالا می‌برم و با ملائکه‌ام امدادش می‌نمایم تا خلق را در توحیدم جمع نماید. پس ایام را بین اولیائم تا روز قیامت به گردش در می‌آورم.» (عیون

۱. منظور وجود نوری حضرت محمد ﷺ است که با نفحه الهی در آدم دمیده شد.

۲. زیرا جبرئیل مظهریت از اسم علیم و حفیظ الهی دارد؛ در حالی که محمد ﷺ به عنوان انسان کامل و کمال انسانی مظهر اسم «الله» است که جامع جمیع اسمای حضرت حق است. بنابراین شدت قریش نسبت به حضرت حق بیشتر از جبرئیل است.

در توضیح این روایت گفته شده: «فضیلت محمد ﷺ بر فرشتگان مقرب الهی، اعتباری نیست؛ بلکه فضیلتی حقیقی و وجودی می‌باشد که از احاطه کامل و حاکمیت قیومی او نشئت گرفته است؛ از آنجا که وی مظهر اسم اعظم الله است و بر سایر اسما و صفات احاطه دارد؛ زیرا سایر اسما و صفات از شئون، مظاهر و انوار اسم «الله» هستند و از این رو انبیای دیگر که هر یک مظهر اسمی یا برخی اسما هستند، تحت ولایت وجود نوری احمدی قرار دارند که این همان مقام قرب «او ادنا»ی محمدی است که عدم، ظلمت، جهل و محدودیت در آن راه ندارد و از اینجا است که او را در آسمان‌ها احمد می‌خوانند؛ زیرا اولین تجلی ذات باری تعالی است که مجرد تام و عقل اول است و جز جنبه مخلوقیت، واجد تمامی اسما و صفات الهی می‌باشد. نسبت وجود او به اوصیائش، مانند نسبت روح به نفس ناطقه انسان است و رتبه سایر انبیا و اولیا رتبه قوای نازل از او است. هر فضیلت و کمالی در عالم به شأن روحانی او برمی‌گردد و جمیع قوای ظاهر و باطن عالم، ظهور حقیقت روح او هستند.» (مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، ص ۷۵ - ۷۸) این، همان جنبه ولایت مطلقه احمدی بر سایر اولیا و ملائک است و چنین است که خود فرمود: «اگر ما نبودیم، خداوند آدم را خلق نمی‌کرد.» زیرا نور احمدی واسطه بین حق و خلق، و رابط میان وحدت محض و کثرت تفصیلی است. مطابق اصل عقلی سنخیت علت و معلول، از علت واحد جز معلول واحد صادر نمی‌شود<sup>۱</sup> و بدین رو باید اولین مخلوق ذات احدی، وجودی بسیط، واحد و میرا از هر جنبه عدمی باشد؛ اما این وجود بسیط و نورانی به لحاظ ممکن الوجود بودنش، دارای دو حیث وجودی است تا تکثر در علت به تکثر در معلول‌ها نینجامد.

حضرت محمد ﷺ در تعبیری دیگر فرمود: «مرا با خداوند وقتی است که هیچ ملک مقرب و نبی مرسلی در آن راه ندارد.» (بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۴۳) این، همان شأن جبروتی، روحی، عقلی و ولایی رسول الله است که به حسب مقام ولایت ایشان که نزدیک‌ترین مقام انسانی به رحمت رحمانی حق است، مظهر اسم اعظم «الله» است که «الرحمن الرحیم» تابع آن می‌باشد.

همچنین در مورد حقیقت نوری احمدی جهت تقریب به ذهن می‌توان گفت: فاعل

۱. الواحد لا یصدر عنه الا الواحد.

مختار قبل از فعل خویش، غایت فعل را تصور می‌کند و این تصور که صورت کمالی آن فعل است، علت غایی آن فعل می‌شود. بنابراین غایت تصویری، بر غایت تصدیقی تقدم دارد و شاید بتوان در بیانی ناقص، تقدم وجود نوری احمدی بر همه انسان‌ها و ملائک را به تقدم صورت علمی غایت فعل بر تحقق عینی فعل در انسان شبیه کرد که در این صورت تأخر وجود عینی محمد ﷺ از سایر انبیا و ملائک، از نوع تأخر عینی غایت فعل فاعل مختار است و چنین است که نور احمدی «اول ما خلق الله» است و وجود مادیش، آخرین رسول می‌باشد. پس «به واسطه وی دائره وجود کامل، کمالات غیبی ظاهر و فیض حق در قوس نزول و صعود جاری می‌شود.» (تعلیق عینی بر فصوص الحکم، ص ۹۸) به این ترتیب پیامبر اسلام در حقیقت نوری خود، معلم فرشتگان، از جمله جبرئیل است؛ زیرا او اسمای الهی را از حضرت حق آموخته<sup>۱</sup> و آن اسما را به فرشتگان تعلیم می‌دهد<sup>۲</sup> که این تعلیم به واسطه همان حقیقت نبوت در نشئه غیبی است که ظهورش مربوط به بعد ملکوتی نفس محمود پیامبر اسلام می‌شود و سبقت نور احمدی در معرفت رب و تسبیح و تهلیل او بر فرشتگان به دلیل سبقت وجود نوری، عقلی و روح آن مقام ولایت اطلاق است. این سبقت همان سبقت «دهری» است که مناسب مقام رفیع منزله از زمان و مکان حضرت جبروت می‌باشد. «لذا تعلیم فرشتگان در مرتبه جبروتی توسط نور احمدی که مظهر اسم «الله» است و به حسب استعداد ملائک صورت می‌گیرد، طبق قضای الهی هر یک از فرشتگان مظهر اسمی از اسمای الهی هستند، اما در هیچ‌یک از اسمای پروردگار غیر از اسم «الله»<sup>۳</sup> مرتبه جامعیت مطلقه برای حقایق لطفی و قهری الهی ندارد.» (مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، ص ۸۱) به بیانی دیگر «عین ثابت<sup>۴</sup> محمدی ﷺ حقیقت عین ثابت انسان است که خلافت از ذات الوهی دارد و این عین ثابت به واسطه خلافت و مظهریت از جمیع اسما و صفات الهی بر تمام موجودات عوالم مجرد، مثال و ماده تقدم و احاطه دارد و این همان رمز حاکمیت اسم اعظم بر سایر اسما و حاکمیت عین ثابت انسان کامل بر سایر اعیان است. از همین رو

۱. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (سوره بقره، آیه ۳۱).

۲. «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» (سوره بقره، آیه ۳۳).

۳. اسم الله جامع جمیع اسما و صفات خداوند است.

۴. اعیان ثابت به منزله ثبوت علمی اشیا در علم الهی است و تحقق عینی اشیا مسبوق به آن است.

مظهر اسم اعظم الهی با رؤیت ذات خویش، اشیا را آنچنان که هستند مشاهده می‌کند و کیفیت ارتباطشان را با سایر اسما و چگونگی وصولشان را به باب اربابشان که همان حقیقت قیامت کبرا برای ممکنات تعیین یافته است، می‌بیند و این مشاهده، همان حقیقت یوم «لیله القدر» محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.» (همان، ص ۸۳).

بر اساس این نظریه عرفانی، عین ثابت انسان، محیط بر اعیان ثابت سایر موجودات است و عین ثابت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مثابه فعلیت کامل اعیان ثابت انسانها احاطه کامل بر اعیان ثابت همه انسانها در تمام زمانها و مکانها دارد و این امر دلیل احاطه علمی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مرتبه نوری و عقلی جبروتی بر همه موجودات، اعم از فرشتگان و سایر موجودات ماورایی، انسانها و سایر موجودات مادی است. این وجود علمی احمدی «همان وجود قرآنی ایشان است که ولایت تکوینی بر همه عالم دارد. به این ترتیب انبیا، مظاهر ذات الهی هستند و او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خلافت از اسم جامع و اعظم دارد و سایر انبیا خلیفه سایر اسمای محاط در اسم «الله» هستند. پس همه انبیا خلیفه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشند و دعوتشان در حقیقت دعوت به او و نبوتش است.» (همان) و از همین جا است که تعالیم اسلام به عنوان حقیقت، طریقت، و شریعت آخرالزمانی، کامل‌ترین تعالیم است که انبیای قبلی هر کدام قسمتی از آن را ابلاغ کردند؛ چنانکه تعالیم موسی عَلَيْهِ السَّلَام بیشتر صبغه امور دنیوی داشته و تعالیم عیسی عَلَيْهِ السَّلَام امور اخروی و اخلاقی را ترویج می‌نمود؛ اما تعالیم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دربردارنده شریعت دنیوی، طریقت اخلاقی عرفانی و حقیقت اخروی می‌باشد.

### مرتبه ملکوتی و نفسانی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مقام خاتمیت نبوت

عوالم سه گانه وجود، چه در عالم کبیر و چه در عالم صغیر، در طول یکدیگرند. به بیانی دیگر، مرتبه جبروتی و عقلانی باطن مرتبه ملکوتی و مثالی است و مرتبه ناسوتی و جسمانی ظاهر، مرتبه ملکوتی است. بر این اساس، باطن نبوت که مرتبه ملکوتی محمدی است، ولایت، یعنی مرتبه عقل اول است که نهایت قرب را به ذات باری تعالی دارد و ظاهر نبوت شریعت می‌باشد. پس نبی به واسطه مرتبه ولایتش، معانی و حقایقی را که مربوط به عقل مجرد و مرتبه احدیت است، از خداوند اخذ می‌کند، و در مرتبه رسالت به بندگان می‌رساند. به عبارتی دیگر، نتیجه ولایت، قرب و محبت است و در این مرتبه نفس محمود نبی که هم محب است و هم محبوب، صور و الفاظ ملکوتی را از محبوب دریافت می‌کند.



به تعبیر ملاصدرا: «تقرب نبی، حاصل کشش او به طرف ذات و عین ثابت خود است و دعوت او به واسطه استعداد ازلی و ذاتیش محقق می‌شود؛ زیرا ذات محمد ﷺ تجلی اسم الله می‌باشد. بنابراین ولایت در نبوت ظهور می‌کند و این ظهور از نوع علم شهودی و برهانی است و بدین‌رو در آن خطا و فراموشی راه نمی‌یابد.» (مفاتیح‌الغیب، ص ۸۱۶ - ۸۱۷) به این ترتیب نفس محمود پیامبر ﷺ در مقام نبوت، محل نزول معارف الهی شد و وجود نوری حقایق الهی، در نشئه ملکوت به صورت اصوات، الفاظ، آیات و سور، در آینه ادراک آن انسان کامل بازتاب یافت. در این مرتبه، فرشته وحی به زیباترین صورت بر پیامبر آشکار شد و اخبار غیبی به بصر و سمع باطنی و ملکوتی پیامبر ﷺ رسید. اولین منزل این آیات و سور، مرکز نفس محمود پیامبر، یعنی قلب مبارک ایشان بود؛ چنانکه خداوند فرمود: «روح‌الامین آن را بر قلبت نازل کرد تا از اندازکنندگان باشی.» (سوره شعرا، آیه ۱۹۴) این حقایق مُنزل، منطبق با نفس پاکیزه و اخلاق ستوده پیامبر اسلام است که فرمود: «و همانا تو دارای خُلق عظیم هستی.» (سوره قلم، آیه ۴).

در مورد چگونگی فرود آمدن کلام الهی بر نفس محمود پیامبر ﷺ باید گفت: «نفس آدمی، مانند آینه‌ای است که چون به واسطه عقل قدسی در جهت عبودیت کامل، صیقل خورد و حجاب‌های طبیعت و زنگار سرکشی از آن بر طرف شد، نور معرفت و ایمان که حکما آن را عقل مستفاد نامند، بر آن می‌تابد و حقایق ملکوت و اسرار جبروت بر او آشکار می‌گردد؛ زیرا نفوس انسانی که براساس فطرت الهی سرشته شده‌اند (سوره روم، آیه ۳۰)، استعداد پذیرش نور ایمان و فیض رحمان را دارند و چون نفس انسان از تعلقات و امیال جسمانی و فناپذیر چشم پوشید و رو به سوی ملکوت اعلا نمود، شگفتی‌های ملکوت و آیات الهی را مشاهده خواهد کرد (سوره نجم، آیه ۱۸). پس اگر این نفس، قدسی و نورانی باشد، هر آنچه را که در مراتب نازل‌تر از خودش هست، می‌بیند و مشاهده مدارج بالا او را از مدارج زیرین باز نمی‌دارد و براین اساس چون نبی به افق اعلا توجه نمود و انوار معلومات را بدون آموزش بشری از خداوند فراگرفت، اثر آن انوار به قوای روحش سرایت می‌کند و صورت آنچه روح قدسیش مشاهده می‌کند، برای روح بشریش متمثل می‌گردد. و بدین‌رو نبی شخص محسوس را مشاهده و کلام الهی را در نهایت فصاحت شنیده و یا مکتوبی را رؤیت می‌نماید. به عبارتی دیگر، شخص محسوس فرشته نازل شده‌ای است که حامل وحی الهی است و کلام، کلام الهی، و کتاب هم کتاب اوست.» (سرارالآیات، ص ۱۸۰)

به این ترتیب نفس نبی به عنوان نفس کمال یافته، منطبق با ملکوت عالم می‌باشد و صور ملکوتی در آینه نفس نبوی تمثیل پیدا می‌کنند و او با حواس ملکوتی خویش، کلام الهی را در قالب اصوات ملکوتی می‌شنود و آیات الهی و فرشته وحی را به صورت تصاویر ملکوتی مشاهده می‌کند. بنابراین «فرشتگان مقرب در بیداری، با روح قدسی پیامبر مواجه می‌شوند و چون نفس نبوی به عالم آنان که عالم وحی الهی است متصل شد، با گوش باطنی کلام الهی را در مقام قاب قوسین او ادنی که مقام قرب و «مقعد صدق» (ر.ک: سوره قمر، آیه ۵۵) است، می‌شنود.» (همان، ص ۱۸۱ - ۱۸۲) و «در حال تلقی وحی، آنچه نبی از طریق لوح نفس خود در لوح محو و اثبات مشاهده کرده بود، به صورت فرشته، کلام و کتاب از باطن وجود اکمل محمدی به مشاعر و حواس ظاهر او منتهی می‌گردد و نفس پیامبر میان باطن و ظاهر عالم واسطه می‌شود و لذا گاه روح قدسی فرشتگان در بیداری، وجود محمدی را مورد خطاب قرار می‌دهد و گاه نفس کامل نبی با آنها در خواب معاشرت می‌نماید.» (ر.ک: المظاهر الالهیه، ص ۵۳ و ۵۴)

طبق نظریه ملاصدرا جریان وحی از عالی‌ترین مرتبه وجودی عالم که متناسب با باطنی‌ترین مرتبه وجودی نبی است، سرازیر می‌شود و تجرد محض مرتبه جبروتی، ابتدا تمثیل ملکوتی پیدا می‌کند و در صورتی که فاقد ماده است، ظاهر می‌شود و سپس با عبور از مرتبه ملکوتی به مرتبه ناسوتی نازل می‌گردد و دارای وجود حسی، مانند آیه و کلام مسموع و مشهود، می‌شود که با گوش و چشم حسی ادراک می‌گردد. این نظریه به شدت متأثر از عرفان نظری ابن عربی است. خواجه پارسا شارح فصوص می‌نویسد: «قلب انسان بذاته منبع سماع قرآن کریم، به واسطه جبرئیل و نیز سماع کلام عقل و سماع نفس کلی و ملائک سماوی و ارضی و این قبیل مکاشفات است. پس قلب دارای چشم و گوش و سایر حواس می‌باشد؛ همان‌گونه که خداوند فرمود: چشم‌ها نابینا نمی‌شوند، بلکه قلبی که در سینه‌ها است فاقد بصیرت می‌گردند (سوره حج، آیه ۴۶).» (شرح فصوص الحکم، ص ۹۹) همچنین در مورد کیفیت وحی در شرح فصوص جامی آمده است: «انبیا ابتدا به واسطه نور خیال<sup>۱</sup>، حقایق را در صورت‌های مثالی در خواب رؤیت می‌کنند و سپس ملک را در مثال مطلق یا مقید در

۱. در تلقی ابن عربی، انواع مکاشفات از قبیل الهام و وحی در حضرت خیال منفصل واقع می‌شوند. به این ترتیب به واسطه اسم «قوی»، خداوند به معانی مجرد عالم بالا، صورت موجودات عالم مادی پوشانده می‌شود؛ در حالی که این صور فاقد عوارض مادی هستند. وی عالم خیال منفصل را مجمع‌البحرین عالم تجرد و عالم ماده می‌داند و این عالم را متناسب با عالم نور و ملکوت معرفی می‌کند.



بیداری مشاهده می‌نمایند. همچنین او معتقد است حکمت نوریه بر حضرت خیال گسترده می‌شود و سپس باب آن به عالم مثال گشوده می‌شود. به این ترتیب، صاحب حکمت بر معنای آنچه در حضرت مثال است، مطلع می‌گردد؛ زیرا این صورت خیالی، مثال عالم ملکوت است و معنای آن همان مراد الله از صورت رؤیا است و این اولین مبادی وحی به انبیا می‌باشد.» (تقد النصوص فی شرح الفصوص، ص ۱۳۴)

در مورد وجوه کمالی نفس و قلب انسان، جامی در شرح فصوص الحکم می‌نویسد: «هر قلبی پنج وجه دارد:

۱. وجهی که با حضرت حق مواجه است؛ به‌گونه‌ای که واسطه‌ای بین قلب و حق نیست.

۲. وجهی که با عالم ارواح مواجه است؛ به‌گونه‌ای که به‌واسطه ارواح آنچه را مقتضی استعدادش است از پروردگارش اخذ می‌کند.

۳. وجهی که اختصاص به عالم مثال دارد و به‌واسطه این عالم و به‌حسب اعتدال مزاج و اخلاق، در تصرفات و حضور و معرفت ارتقا می‌یابد.

۴. وجهی که مواجه با عالم شهادت است و اختصاص به اسم «ظاهر» و آخر دارد.

۵. وجه جامعی که به احدیت جمع، یعنی اولیت و آخریت، و ظهور و بطون، و جمع بین وجوه چهارگانه اختصاص دارد.

برای هر یک از پنج وجه فوق، مظهري وجود دارد؛ اما وجه جامع اختصاص به پیامبر ﷺ دارد که با همه عوالم مواجه می‌شود و احکام آنها را ضبط می‌کند و اوصاف آن احکام را با وجه جامعش ظاهر می‌سازد.» (همان، ص ۲۰۰)

علامه مجلسی، بالاترین مرتبه سماع حقایق را سماع کلام حق معرفی می‌کند؛ چنانکه حقیقت محمدیه در قوس صعودی بدون وساطت ملائکه مقرب، حق را در «قاب قوسین او ادنی» شهود نمود و بلاواسطه کلام او را شنید. لذا فرمود: «لی مع الله وقت لا یسعهُ ملک مقرب و لانبی مُرسل.» (ر.ک: بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۴۳) «مرتبه نازل این مقام، استماع کلام عقل اول و سرانجام کلام ملائکه است که در جمیع این مراتب، متکلم، حق است و کلام حق همان تجلی او است. منبع این مکاشفات، قلب مهذب انسان و عقل او است که منور به علم و عمل شده است و در مقام سیر به حق و شهود حقایق، حواس روحانی خود را به کار می‌اندازد. به این ترتیب می‌توان گفت حواس روحانی باطن قوای ظاهری است که پس

از رفع حجب جسمانی، قوای ظاهری با قوای باطنی متحد می‌شوند و قوای باطنی با سمع عقلی و رؤیت عقلی و شم باطنی و ذوق روحی، حقایق را می‌شنود، می‌بیند می‌بوید، می‌چشد و از باطن ذات خود تغذی می‌کند.» (شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص ۵۴۹ - ۵۵۹) به این ترتیب وحی و الهام از باطن ذات انسان کامل بر او منکشف می‌شود. به بیان دیگر، علم او به آن حقایق، علم شهودی و حضوری است. می‌توان گفت متناسب با پنج حس ملکوتی که باطن حواس مادی هستند، برخی از انواع مکاشفات نبوی عبارتند از:

۱. دیدن فرشته وحی؛
  ۲. شنیدن کلام الهی؛
  ۳. بوییدن رایحه‌های الهی؛ چنانکه حضرت رسول ﷺ فرمود: «أَنِّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ.» (عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۹۷ و ج ۱، ص ۵۱)
  ۴. لمس کردن، مانند اتصال بین دو نور یا بین دو جسد مثالی؛ چنانکه در حدیث معراج حضرت رسول ﷺ آمده است: خداوند دستش را بین دو کتفم گذاشت و من خنکی دستش را میان سینه‌ام حس کردم. پس به آنچه در آسمانها و زمین است دانا شدم.<sup>۱</sup>
  ۵. چشیدن؛ چنانکه بر مبانی غیبی اطلاع حاصل کند. رسول ﷺ فرمود: «در خواب دیدم شیر می‌نوشم تا جایی که از ناخن‌هایم سرازیر شد.» مقصود از شیر علم است. (ر.ک: شرح فصوص الحکم، فصل هفتم)
- اما در مورد فرشته وحی، ابن عربی معتقد است: «جبرئیل صورتی از صور استعدادات عین ثابتة احمدی است که در عالم ارواح که مثال مطلق است یا در خیال که مثال مقید است، متمثل گشته، اسرار و حکم الهی را بر او تلقین می‌کند.» (شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص ۱۵۲)
- «کار نبی اخبار از خداوند با اسما، صفات، افعال و احکامش می‌باشد که همه این امور مبتنی بر وجود کلامی است.» (ر.ک. شرح فصوص الحکم، ص ۵۶۵ و ۵۶۶)
- به این ترتیب صورت جمعی قرآن که تمامی حقایق حقه را در بردارد، محمول

۱. فوضع الله كفه بين كتفي فوجدت بردها بين ثديي فعلمت ما في السموات و ما في الارض. (بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۰۱)

کامل‌ترین نفس انسانی است که قابلیت سماع کامل‌ترین معارف را دارد. «نبی محمود ﷺ در مقام اتصال به ملکوت اعلی و اتحاد با ام‌الکتاب و لوح محفوظ، با حواس باطنی شخصی را می‌بیند و یا کلامی را می‌شنود و یا صحیفهٔ مکتوبی را مشاهده می‌کند و از این کشف صوری ادراک معنوی می‌کند. ملک وحی به زیباترین صورت بر نبی متمثل می‌شود؛ چنانکه جبرئیل به صورت دحیة کلبی که زیباترین فرد زمان خود بود، ممثل شد. معروف است که پیامبر جبرئیل را به صورت اصلی خود بیش از دو مرتبه ندید: یکی در شب معراج، در سدره‌المنتهی، و بار دوم در کوه حرا. پیامبر او را با شش صد بال دید که افق شرق و غرب را فرا گرفته بود و این کنایه از احاطهٔ کامل وی به‌عنوان حقیقت عقلی و مظهر اسم علیم الهی بر همهٔ عالم است. اما مقام باطنی جبرئیل شعاعی از اشعهٔ تابناک حقیقت محمدیه ﷺ است.» (ر.ک: شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص ۵۸۹ - ۵۹۰)

کامل‌ترین و جامع‌ترین مصداق سیر صعودی انسان، معراج نبوی است که در باطن عالم واقع شد و بدین‌رو از حاکمیت قواعد زمان و مکان آزاد بود. پیامبر ﷺ در این صعود، عالی‌ترین کمال نفسانی انسان را محقق نمود. سید حیدر آملی در تبیین حرکت معراجی پیامبر اسلام می‌نویسد: «وی دو معراج داشت: صوری و معنوی. معراج صوری او عروج وی با بدنش از عالم سفلا به عالم علیا است تا آیات خداوند و عجایب آن عالم را مشاهده نماید؛ چنانکه خداوند فرمود: تا به او آیاتمان را نشان دهیم. (سورهٔ اسراء، آیه ۱) این مشاهده هم به‌واسطهٔ قوای حسی و هم به مدد قوای روحانی صورت گرفت. اما معراج معنوی ایشان عروج از عالم نقصان به عالم کمال از حیث علم، عرفان و وجدان است و این معراج معنوی در مورد هر یک از انسان‌ها به قدر استعداد و قابلیتش ممکن است. در معراج جسمانی نبی اکرم، آیات الهی، آثار ربانی، انوار جبروتی و حقایق ملکوتی با وسایل جسمانی مشاهده شدند؛ همان‌گونه که خداوند فرمود: ما آیاتمان را به او نشان می‌دهیم. و نیز "او برخی آیات بزرگ پروردگارش را دید." (سورهٔ نجم، آیه ۱۸) همان‌گونه که اهل بهشت با چشم حس، خیال، عقل، قلب و روح نعمت‌های بهشتی را مشاهده می‌کنند. اما معراج معنوی، عروج شخص از عالم نقصان به عالم کمال، از عالم کثرت به عالم وحدت، و از عالم جهل به عالم علم است که این امر جز با مشاهدهٔ حق تعالی در مظاهرش ممکن نیست؛ زیرا کمال انسان و علت غایی ظهور و ایجادش همین است و هر کس بخواهد این مقام را تحصیل کند، باید به معرفت سر «قاب قوسین» دست یابد.» (المقدمات من کتاب کتاب

نص النصوص فی شرح الفصوص الحکم، ص ۹۱) به عبارت دیگر وصول نبی ﷺ به مقام معراج معنوی، وصول به توحید جمعی تفصیلی رؤیت وحدت در عین کثرت، و رؤیت کثرت در عین وحدت است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: «هر چیز جز وجه حق تعالی هلاک شدنی است.» (سوره قصص، آیه ۸۸) و «هر جا رو کنید، آنجا وجه الله است.» (سوره بقره، آیه ۱۱۵) زیرا یکی از صفات او «محیط» است. بنابراین او بر هر چیزی احاطه دارد. قرب انسان کامل نسبت به خداوند به معنای قرار گرفتن در بالاترین حد وجودی ممکنات یعنی قاب دو قوس نزولی و صعودی است و معراج نبی به مثابه عروج تا بالاترین نقطه اتصال میان واجب الوجود و ممکن الوجودها یعنی خالق و مخلوقات است و از آن حد نیز بالاتر رفت که همان مرتبه فناى انسان کامل در نزدیک‌ترین نقطه قرب یعنی نقطه «أو ادنا» است که با فناى حقیقت محمدی در حقانیت حق تعالی، چیزی جز حق تعالی باقی نماند. بر این اساس، قاب قوسین نشانگر تجلی دائمی وجود از حضرت حق تا ماهیات نیازمند وجود است. پس از آراسته شدن به زیور وجود در سیری کمالی به سوی خالقشان باز می‌گردند: ﴿إِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾. (سوره مائده، آیه ۱۸) در این سیر انسان که وجود نازل مادی و خاکیش در پایین‌ترین نقطه قوس نزول قرار دارد، مورد تجلی خداوند و دمیدن روح الهی قرار می‌گیرد و با بازگشتن از طریق قوس صعودی به کمال حقانی، طولانی‌ترین مسیر را به طرف خداوند طی می‌کند. در این طی مسیر، بیشترین میزان اراده جهت نزع و کنده شدن از تمایلات مادی برای انسان لازم است و لذا بیشترین تلاش در این طریق توسط انسان کامل صورت می‌گیرد. بنابراین وجود کامل محمدی ﷺ مشتمل بر دو قوس است:

۱. قوس نازل، به اعتبار عین ثابت از نقطه احدی هنگام اختفا [در هویت غیبیه]:

۲. قوس صاعد به نقطه احدیت، هنگام ظهور.

به عبارت دیگر می‌توان گفت: «نقطه بالای قاب قوسین، همان مقام قرب آسمانی است که وجود نبوی در مرتبه امر الهی به وحدت با اسمای الهی نائل شد که در عین باقی ماندن دوئیت، میان عابد و معبود، از آن به اتصال تعبیر شده و بالاتر از این مقام، مقام «أو ادنی» یعنی مرتبه احدیت است که تمیز عقلی و دوئیت اعتباری به واسطه فنا و طمس کلی از میان برخاسته است.» (المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحکم، ص ۹۵ - ۹۶)

ابن عربی معتقد است: «معارج انبیا در شب واقع می‌شد؛ زیرا شب محل اسراء و کتم است و تاریکی شب حجاب غیب است؛ چنان‌که جز جلیس شب کسی آن را درک

نمی‌کند.» (ترجمان الاثواق، ص ۲۶) وی همچنین می‌نویسد: «اگر اسراء رسول الله ﷺ مانند رؤیای نائم تنها با روحش بود، کسی معراج را انکار نمی‌کرد؛ در حالی که اسراء مورد انکار منکرین، اسراء جسمانی حضرت رسول در تمامی مواطن عالم است و او سی و چهار بار سیر داده شد که یکی از آنها جسمانی و بقیه روحانی بود.» (الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۳۴۲)

ابن عربی هم چنین می‌نویسد: «رمز معراج نبی اسلام ﷺ به عنوان انسان کامل آن است که عالم بر صورت حق آفریده شد و نشئه جسمی انسان بعد از تمامی مخلوقات عالم خلق شد. به این ترتیب هنگامی که انسان به وجود آمد، به وسیله او عالم کامل شد. پس او هر چند به واسطه دمیده شدن روح خداوند، تقدم رتبی بر همه عالم دارد، به لحاظ مادی و جسمانی دارای تأخر جسمانی از سایر موجودات عالم است و لذا از آنجا که انسان بر صورت حق آفریده شد، حق او را در اسمائش سیر می‌دهد تا آیاتش را در او، به او بنمایاند؛ زیرا انسان، مسمّا به تمامی اسمای الهی است و به وسیله آن اسماء، حق در بندگانش ظهور می‌یابد و به وسیله اسمای حق، عبد در حالاتش گوناگون می‌شود. پس آنها در حق اسماء، و در انسان تلویینات می‌باشند و خداوند در انسان به وسیله انسان با آن شئون تصرف می‌کند. پس هنگامی که حق نبی ولی را در اسمای حسنائش به طرف اسمای دیگرش سیر می‌دهد، ولی نبی به دگرگونی‌های احوال خود و احوال عالم آگاه می‌شود و تحولی را که آن اسما در عالم ایجاد می‌کنند، درمی‌یابد. بنابراین به وسیله اسم رؤوف و رحیم، پیامبر ﷺ به مؤمنان، رؤوف و رحیم بود.» (الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۳۴۳) و در مورد سایر صفات و افعال حضرت ختمی مرتبت ﷺ نیز چنین است و این همان معنای خلافت نبوی از حضرت حق در عالم وجود می‌باشد.

و اما در مورد تلقی وحی توسط پیامبر می‌توان گفت: مرتبه نفسانی خاتم النبیین در سیر صعودیش به حضرت احدیت، جامع جمیع اسمای الهی است. از اسما و صفات الهی با خبر می‌شود و این مرتبه بالاترین نقطه قاب قوسین است و نیز عروج به بالاتر از آن که مرتبه «أو ادنی» یا حضرت احدیت است، به فنای نبوی در هویت الهی منجر می‌شود، تا مقدمه مرتبه بقای بعد از فنا و سپس بازگشت به خلق و به انجام رساندن رسالت نبوی جهت هدایت انسان‌ها در تمام زمان‌ها و مکان‌ها باشد و از اینجا است که وجود قرآنی خاتم رسولان، حامل قرآن کریم می‌شود تا کامل‌ترین و نهایی‌ترین پیام خالق را به اشرف مخلوقات ابلاغ نماید.

جندی در شرح فصوص الحکم می‌نویسد: «هر چند حضرت نبی اکرم ﷺ وجه قرآنی<sup>۱</sup> جمعی احدی دارد، اما فرقانش<sup>۲</sup> نیز بالاترین فرقان و تقوایش عظیم‌ترین تقوا است و او به این ترتیب به‌عنوان انسان کامل در حال ربوبیت بر ما سوی الله، خلافت از الله دارد و لذا جامع بین عبودیت عظاما و ربوبیت کبرا می‌باشد.» (شرح فصوص الحکم، جندی، ص ۳۹۳)

### وجه ناسوتی و بشری پیامبر ﷺ و مقام رسالت ختمیه

در بررسی مراتب کمالی انسان جا دارد که به اسفار اربعه اشاره شود. سفر همان توجه قلب به حق است و چهار مرحله دارد:

سفر اول: سیر از منازل نفس به سوی الله، جهت وصول به افق مبین که نهایت مقامات قلبی و مبدأ تجلیات اسمائی است.

سفر دوم: سیر در الله با اتصاف به صفاتش و تحقق به اسمائش در جهت افق اعلا و نهایت حضرت واحدیت.

سفر سوم: ارتقا به عین جمع و حضرت احدیت که مقام قاب قوسین است و نهایت آن مقام او ادنی است که نهایت ولایت می‌باشد.

سفر چهارم: سیر به واسطه الله، از الله به طرف خلق برای تکمیل خلقت، و آن مقام بقا بعد از فنا و فرق بعد از جمع است. (سفر، ج ۲، ص ۱۸) سفر چهارم، سفر انبیا و رسل است و اکمل ایشان حضرت محمد ﷺ می‌باشد.

پیامبر اسلام بعنوان اکمل انسانها بواسطه بدن زمانمند و مکانمندش در بعد ناسوتی و ملکی، رسالت یافت تا جاهل‌ترین انسانها را از حقایق عوالم جبروت، ملکوت و ناسوت آگاه کند و بر این اساس بود که فرمود: «من بشری مانند شما هستم که بر من وحی می‌شود.» (سوره فصلت، آیه ۶) از طرفی دیگر او به‌عنوان جانشین خداوند بر روی زمین، تحقق بخش اراده الهی و دست خداوند بر روی زمین بود؛ چنانکه خداوند درباره‌اش فرمود: «هنگامی که تو تیر انداختی، تو نبودی که تیر می‌انداختی؛ بلکه خدا تیر انداخت.» (سوره انفال، آیه ۱۷) او محل نزول روح الهی از تجرد حضرت جبروت به تنگنای بدن آدمی و نقطه صعود

۱. جنبه جمع‌الجمعی نبوی و نیز جمع‌الجمعی کلام الهی.

۲. جنبه فرق بعد از جمع پیامبر و نیز فرق بعد از جمع کلام الهی.



جسم خاکی انسان به وسیله دو بال ایمان و معرفت، به مقعد صدق عند ملیک مقتدر و قاب قوسین او ادنی بود. ملاصدرا می‌نویسد: «خداوند در آغاز آفرینش، موجودات را از نهانگاه‌های امکان به سوی جهان ارواح خارج کرد و بعد از عالم ارواح آنان را به عالم اشباح و سپس اجساد که مردمانش ظالم و جاهل‌اند تحقق بخشید. در قرآن کریم آمده است: او تبارک و تعالی امر را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌کند. سپس به سوی او باز می‌گردد. (سوره سجده، آیه ۵) پس بازگشت انسان به طرف حضرت حق به واسطه کشش و عنایت ربانی در خلاف حرکت نزولیش صورت می‌گیرد؛ یعنی سیر صعودی با قطع دلبستگی از منازل جسمانی و ترک آن مقامات تحقق می‌شود؛ زیرا در حال نزول امر الهی در این منازل مادی، انسان آثار این منزل‌ها را برای تکامل وجود انسانی خود، اعم از ماده، صورت، روح و جسم، به عاریت گرفت و به همین دلیل از مقام قرب محجوب، و به کثرت، مشغول و از وحدت غافل شد. بدین‌رو انسان باید جهت کسب مقام قرب و وحدت از این منازل قطع وابستگی کند. (سوره تکوین، آیات ۱ - ۲) زیرا بدن‌های تاریک به سبب آن که قبرهای ارواح‌اند، در موت طبیعی که رجوع انسان به حضرت حق است، از ایشان گرفته می‌شود و روح انسان به عنوان امانت الهی برگشت داده می‌شود. بنابراین در موت اختیاری که به معنای دل‌کندن از تعلقات جسمانی است، انسان با اختیار خود عوامل کثرت و دوری از حضرت حق را رها می‌کند؛ آینه وجودش از هر صورتی، جز صورت حق، خالی می‌ماند در این هنگام است که کشش و عنایت الهی در او تصرف می‌نماید.»

ملاصدرا در مورد مقام خلیفه الهی محمد ﷺ در روی زمین می‌نویسد: «اراده خداوند چنین تعلق گرفت که جانشینی از طرف خود جهت ولایت، ایجاد و نگهداری انواع موجودات معین فرماید که رویی به سوی قدیم ازلی داشته، فیض و رحمت را از حق سبجان گیرد، و رویی به طرف حدوث و خلق داشته، تا آن فیض را به خلائق برساند. لذا خلیفه‌ای خلق نمود تا قائم مقام او در تصرف امور باشد و بر او لباس تمام اسما و صفات خود را پوشاند؛ او را متصرف در تمام عوالم ملک و ملکوت کند، به سبب حکم و قضای جبروتش موجودات را مسخر او فرمود و برای آن خلیفه به جهت مظهریت دو اسم «الظاهر» و «الباطن»، صورتی ظاهری و حقیقتی باطنی قرار داد تا قدرت تصرف در ملک و ملکوت را داشته باشد. لذا هدف از وجود عالم و ایجاد پی‌درپی اشیا، ایجاد خلیفه الهی در جهان است. به این ترتیب که هدف از ارکان و عناصر، نباتات هستند، هدف از نباتات،

حیوانات، هدف از حیوانات، اجساد بشری، هدف از خلقت اجساد بشری، ایجاد ارواح انسانی است و هدف از ارواح انسانی ایجاد خلیفه الله در زمین است.»

در مقام رسالت کامل محمد ﷺ، صدرالمتألهین می‌افزاید: «برهان سایر پیامبران در اشیایی غیر از نفس ایشان بود، ولی برهان پیامبر اعظم ﷺ در نفسش بود؛ زیرا برهان بصیرت او آن است که فرمود: «چشم او به خطا نرفت و طغیان نکرد، بلکه او آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد.» (سوره نجم، آیات ۱۷ - ۱۸) برهان لامسه او آن است که فرمود: «خداوند دستش را بین دو کتف من قرار داد تا سردی آن را حس کردم»، برهان زبانش آنکه فرمود: «از روی هوی سخن نمی‌گویدی، بلکه آن سخن جز وحی نمی‌باشد»، برهان دستش آن است که «هنگامی که تیر انداختی تو تیر را نینداختی، بلکه خداوند تیر را انداخت»، برهان سینه‌اش آنکه خداوند فرمود: «آیا برای تو سینه‌ات را گشاده نکردیم؟» (سوره انشراح، آیه ۱)، برهان قلبش آنکه «قلب آنچه را دید، تکذیب نکرد» (سوره نجم، آیه ۱۱) و برهان حافظه‌اش آنکه خداوند فرمود: «ما برای تو می‌خوانیم و تو فراموش نمی‌کنی» (سوره اعلی، آیه ۶؛ اسرار الآیات، ص ۲۰۴ - ۲۱۱)

به این ترتیب «نه تنها از جهت جبروتی و ملکوتی، بلکه از حیث بشری نیز خداوند کامل‌ترین انسان را ارسال فرمود. به لحاظ مقام ولایت که باطن نبوت وی می‌باشد، فرمود: «مرا با خداوند وقتی است که در آن نه فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل می‌گنجد.» اما از آنجا که اسوه و الگویی که برای بشر در مقام جسمانی و زمینی ارائه می‌شود، باید به لحاظ ظاهری دارای قیودی باشد، رسول اکرم ﷺ در اشاره به مقام بشریش می‌فرماید: «و نمی‌دانم با من و شما چه می‌کنند.» (سوره احقاف، آیه ۹) بنابراین سیر معرفتی حضرت رسول از ظاهر زمانمند، مکانمند و محدود بشری به باطن فرازمانی، فرامکانی و لایتناهای ولی الهی، منوط به طلب، اراده و مجاهدت‌هایش است که به اقتضای مشیت الهی با علم لدنی و من حیث لایحتسب، عالم به علم ماکان و مایکون و ما هو کائن شد و در جنبه عملی نیز کامل‌ترین خلق و عمل را به جهانیان عرضه نمود. اما رابطه میان محمد ﷺ به‌عنوان خلیفه الله و خاتم رسولان با مستخلف عنه، رابطه عابد با معبود و عاشق با معشوق است؛ زیرا او رسول عشق و پیامش ذکر محبت است. محتوای پیامش وصف عشاق الهی و والهان جمال رب العالمین است؛ زیرا هر شیئی، چه کامل و چه ناقص، به واسطه عشق جبلی یا شوق غریزی در طلب کمال و حق است؛ خواه بالطبع و خواه بالاراده، و لذا قوام و حرکت

آسمانها و زمین به واسطه عشق است. همچنین غایت آسمان و زمین در سیر و سکون، جز وصال جاعل زمین و آسمان و تقرب به خالق نیست؛ زیرا آسمانها و زمین از روی میل به صف اطاعت‌کنندگان حضرت حق پیوستند (سوره فصلت، آیه ۱۱) و از این‌رو مبدأ اعمال صالحه در انسانها نیز عشق باری و شوق به لقای او است؛ از آنجا که جماد طالب حق است، ولی به واسطه طلب نبات، و نبات به واسطه طلب حیوان، و حیوان به واسطه طلب انسان، و انسان به واسطه طلب انسان کامل تا سیر عالم به سوی غایت قسوی آفرینش که ذات باری تعالی است، محقق شود.» (کسر اصنام الجاهلیه، ص ۸۳ - ۹۰)

به این ترتیب در پایین‌ترین مراتب وجودی که مرتبه عالم جسمانی است، عشق و جذبۀ کمال حقانی، انگیزه حرکت موجودات می‌باشد و انسان که ودیعه روح الهی را با خود حمل می‌کند، بیش از سایر موجودات نیاز عاشقانه به کمال الهی دارد و خاتم رسولان الهی به عنوان انسان کامل، عاشق‌ترین و مشتاق‌ترین انسان به معبود لایزال است.

درباره مراتب ارسالات آن ختم رسل، ملاصدرا عقیده دارد: «ظاهر رسالت، شریعت است که پاک‌کننده ظاهر است، باطن آن در جهت عملی، طریقت است که پاک‌کننده اخلاق است و باطن آن از جهت علمی، حقیقت است که پاک‌کننده عقل می‌باشد.» (همان، ص ۹۰ - ۹۱)

ملاصدرا در مورد کمال قوای رسول خاتم می‌نویسد: «کمال عقلانی انسان، اتصال وی به ملاء اعلا و مشاهده ذوات ملائک مقرب است. کمال قوه مصور او مشاهده اشباح مثالی و اطلاع بر حوادث گذشته و آینده و کمال قوه حسی شدت تأثیر در مواد جسمانی به حسب وضع و خضوع قوه جرمانی و طاعت جنود بدنی است. کسی که به صورت جمعی، تمامی این کمالها را داشته باشد، شایسته خلافت الهی و ریاست خلق می‌باشد و رسولی می‌شود که از الله به او وحی می‌شود و با معجزات بر دشمنان غالب می‌گردد. وی چند خصیصه دارد. اول، نفسش صافی است و قوت نظیرش شبیه به روح اعظم است. پس هرگاه اراده کند بدون تعمل و تفکر زیاد به روح اعظم متصل می‌شود تا علوم لدنی را به او افاضه کند و زیت عقل منفعل او در غایت استعداد، به نور عقل فعال روشن شود (رک: سوره نور، آیه ۳۵) که این همه خارج از حقیقت ذات مقدسش نیست و به این ترتیب او شنوای کلام معنوی و حدیث ربانی می‌شود.» (الشواهد الربوبیه، ص ۳۴۲ - ۳۴۳)

شایان ذکر است که تقدم مرتبه جبروتی و عقلی بر مرتبه ملکوتی و نفسی، و تقدم آن

دو بر مرتبه ناسوتی و بشری، تقدم زمانی نیست؛ بلکه دهری و رتبی است. همان‌گونه که عالم مُلک، آیه و نشانه ملکوت است، ملکوت نیز آیه و نشانه جبروت می‌باشد و لحوق ملک بر ملکوت و جبروت، زمانی نیست، بلکه ظهور و نشانه آن باطن‌ها است. همچنین حضور جسمانی محمد ﷺ هر چند زمانمند و مکانمند بود، اما این شأن ناسوتی، ظهور نبوت ملکوتی و ولایت جبروتی بود و از آنجا که مرتبه رسالت، تحقق عینی دو مرتبه نبوت و ولایت است در طول آن دو مرتبه است - و نه در عرض آنها - تا تراحمی میان احکام لامکان و لازمان آن مراتب با احکام زمانمند و مکانمند رسالت پیش نیاید، احکام زمانی و مکانی شریعت محمدی نیز در عین لازم‌الاجرا بودن ظاهری، دارای معانی و روح کلی‌ای هستند و با عبور از ظاهر آنها و توجه به آیه و نشانه بودن الفاظ و حیانی، می‌توان محتوا و روح کلی آنها را که فرازمانی و فرامکانی است، فهم کرد. چنین است که تا قیام قیامت با تمسک به نقش بشری رسول اسلام ﷺ - که افعالش فعل خدا در روی زمین بود - و با استمداد از نقش ملکوتی نبی اسلام ﷺ - که اوصاف و اخلاقش، اوصاف و اخلاق الهی بود - و با تولی به ولایت مطلقه ایشان - که ذاتش فانی در ذات الهی بود - می‌توان صراط مستقیم الهی را درنورید تا به بالاترین نقطه دایره امکان که مقصد صدق عند ملیک مقتدر است، واصل شد. به این ترتیب پس از هبوط روح الهی به خاکدان طبیعت، از تنگنای طینت به لایتناهای بهجت و سرور روحانی عروج نمود که صراط مستقیم این عروج، اعتقاد به معارف حقه، تخلق به اوصاف الهی و انجام فرایض ربوبی است. «اما این جامعیت وجود محمدی در تمام شئون معنوی و مادی، برای غیر مسلمانان قابل فهم نیست؛ زیرا به‌عنوان مثال حضرت عیسی علیه السلام دارای شخصیتی روحانی و اخلاقی بود و نمی‌توانست الگوی یک زندگی دنیوی و مادی تلقی شود، اما زندگی زمینی پیامبر اسلام چنان مملو از فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است که اگر کسی جنبه معنوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نشناسد، می‌پندارد که نمی‌تواند ایشان را به‌عنوان الگوی یک زندگی عارفانه تلقی کند؛ در حالی که بدون ولایت معنوی او، هیچ معرفت و تقوایی امکان‌پذیر نیست. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نه تنها راهنمای معنوی، بلکه سازمان‌دهنده یک نظام اجتماعی بود؛ در حالی که در دنیای جدید که دین از سایر حوزه‌های زندگی جدا شده، تصور این که یک انسان معنوی چگونه می‌تواند در جدی‌ترین فعالیت‌های اجتماعی مستغرق شود، مشکل است.» (آرمان‌ها و واقعیت‌های اسلام، ص ۱۵۴ - ۱۵۵) (پیامبر در زندگی اجتماعی مشارکت می‌کرد،



او ازدواج می‌کرد، حاکم و قاضی بود و در جنگ‌های متعدد شرکت می‌کرد؛ اما در همه این فعالیت‌ها قلبش با یاد خدا آرام بود و مشارکت او در زندگی اجتماعی و سیاسی، جهت پیوند زدن این قلمرو به یک مرکز معنوی صورت می‌گرفت. پیامبر هیچ‌گونه جاه‌طلبی دنیوی نداشت [و این عجیب بودن بُعد اخلاقی و ملکوتی پیامبر با بُعد ناسوتی و بشری او است]. وی جهت کمال‌بخشی به زندگی دنیوی، به مسائلی چون جنگ، مجازات، عدالت و نظایر اینها می‌پرداخت. وجود کامل محمدی ﷺ بسیار مهربان و شفیق بود و فقط نسبت به خیانتکاران خشمگین می‌شد. غضب پیامبر در چنین مواردی، جلوه‌ای از عدالت الهی است و چنین امری لازمه استقرار یک نظم جهانی و پیراسته شدن آن از هر گونه شرک و ظلم بود و این در حالی بود که وی همواره به جهاد با نفس می‌پرداخت و جهاد با نفس را جهاد اکبر تلقی می‌کرد. محمد ﷺ هیچ محدودیتی برای بخشش به دیگران قائل نمی‌شد و هرگز چیزی را برای خودش نمی‌خواست؛ بلکه همواره ایثار می‌کرد. حضرت رسول ﷺ رسول عشق بود. او عاشق حق و حقیقت و دوستدار خلاق بود. وی در برابر مشیت حق، منفعل و نسبت به ماسوی‌الله فعال بود. بر خود سختگیر و بر مخلوقات خدا آسانگیر و بخشنده بود. به‌طور خلاصه می‌توان گفت رسول اسلام به‌عنوان انسان کامل در مرتبه بشری خود مظهر اعتدال در حیات آدمی است که نتیجه آن فنا شدن در حقیقت الهی است. وی بین تمایلات نفسانی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که جز با تعالی و ارتقای مقام انسان نمی‌توان بر آنها چیره شد، هماهنگی ایجاد کرد و همه آنها را به زمینه‌ای برای تعمق، مراقبه و فنا در حق بدل کرد. به این ترتیب دانسته می‌شود که معنویت اسلامی که پیامبر نمونه عالی و نقطه اوج آن است، متضمن نفی دنیا نیست؛ بلکه به معنای فراتر رفتن از امور دنیوی و ایجاد اعتدال است که از این طریق، تقرب به وجود مطلق حاصل می‌شود و محبت به چنین انسان کاملی بر همه فرض است؛ اما این عشق و محبت نباید صرفاً احساسی و فردگرایانه تلقی شود. پیامبر محبوب است؛ زیرا تجسم هماهنگی و زیبایی‌ای است که در همه عالم سریان دارد و پیروی از محمد ﷺ به انسان کمک می‌کند تا طبیعت خداگونه خویش را به فعلیت برساند و به اخلاق الهی آراسته گردد.» (همان، ص ۱۵۵ - ۱۸۶)

### نتیجه‌گیری

در آنچه گذشت، حرکت کمالی انسان به عنوان خلیفه خداوند بر روی زمین بررسی شد؛

انسانی که توانایی سیر از اسفل السافلین مادهٔ ظلمانی، محدود و مقید را تا اعلایین روحانیت و آگاهی لایتناهی دارد. در این معرفی، حرکت کمالی مراتب وجودی عالم ترسیم گردید و همان مراتب در وجود انسان مورد توجه قرار گرفت و سپس ظهور و تعیین کمالات وجودی انسان در حضرت محمد صلی الله علیه و آله به عنوان اسوهٔ اتم و اکمل انسانیت، خلیفهٔ کامل خداوند و جامع جمیع اسما و صفات حضرت حق تحلیل شد. به این ترتیب معلوم شد که پیامبر خاتم که افعالش فانی در افعال حق، صفاتش فانی در صفات حق و ذاتش فانی در ذات حضرت حق بود، با نقش الگویی خود، تحقق بخش شریعت الهی شد که تعیین و ظهور طریقت و حقیقت نازل شده بود تا شرایط و لوازم صعود انسان را از مرتبهٔ جسمانیت بشری به مراتب کمالی ملکوتی و جبروتی فراهم کند. بر اساس آنچه در مقاله گذشت، تبیین شد که انسان به واسطهٔ اراده و اختیارش محتاج اسوه و الگوی تام و کاملی جهت صعود آگاهانه‌اش می‌باشد؛ اسوه‌ای که کلیهٔ راه‌های کمال را اعم از ظاهری و باطنی، یا جسمی و روحی تا اوج پیموده باشد و حضور عینیش مسبوق به حضورش در علم خدا به عنوان علت‌غایی خلقت همهٔ موجودات، به‌ویژه و انسان باشد. این غایت کمالی خلقت، در علم خدا به عنوان نور اول، روح اول و عقل کل تجلی کرد که پس از نزول در مرتبهٔ زمانمند و مکانمند جسمانیت، در آخرین حلقهٔ سلسلهٔ پیامبران تحقق عینی یافت تا علم الهی را به عنوان کلام خداوند در قالب تنزل یافتهٔ قرآن کریم ابلاغ نماید. این انسان کامل که به لحاظ وجود جسمانی تاریخی در آخرالزمان مبعوث شد، پیامش نیز به تناسب اندیشهٔ رشدیافتهٔ انسان در آخرالزمان، کامل‌ترین پیام خالق به انسان است. در نتیجه لازم است تا وی صلی الله علیه و آله به عنوان حامل کامل‌ترین پیام، کامل‌ترین انسان باشد و این کمال در مرتبهٔ جبروتی و عقلائی، ملکوتی و نفسانی، و نیز ناسوتی و بشری تحقق داشته باشد تا حامل و محمول، یعنی پیامبر و پیام، بتوانند جامع کلیهٔ شئون تاریخی و فراتاریخی انسان و انسانیت باشند.

## کتابشناسی

۱. قرآن کریم
۲. دیوان امام علی علیه السلام: انتشارات پیام اسلام.
۳. آشتیانی، سید جلال‌الدین (۱۳۶۵ش)، شرح مقدمه قیصری برفصوص الحکم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات.
۴. آملی، سید حیدر (۱۳۵۲ش)، المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح الفصوص الحکم، مقدمه هنری کرین و عثمان یحیی، تهران: انستیتو ایران و فرانسه.
۵. امام خمینی، روح‌ا... (۱۳۷۲ش)، مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۶. ابن الترمذی، صائن‌الدین علی بن محمد (۱۳۷۸ش) تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، قم: انتشارات بیدار.
۷. ابن بابویه قمی (صدوق) محمد بن علی (۱۳۷۷ش)، عیون اخبار الرضا، قم: دارالعلم.
۸. ابن عربی، محیی‌الدین، (۱۳۶۵ق)، فصوص الحکم، به کوشش ابوالعلاء عفیفی، قاهره.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۲۹۳ق)، الفتوحات المکیه، بولاق، (چهار مجلد)
۱۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱هـ)، ترجمان‌الاشواق، بیروت: دارصادر.
۱۱. ابن ابی جمهور (۱۴۰۳ق)، عوالی اللثالی، قم: مطبعة سید الشهداء.
۱۲. پارسا، خواجه محمد (۱۳۶۶ش)، شرح فصوص الحکم، تصحیح دکتر جلیل مسگرنژاد، مرکز نشر دانشگاه.
۱۳. جامی، عبدالرحمن (۱۳۵۶ش)، نقدا لنصوص فی شرح الفصوص، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات ویلیام چتیک، پیشگفتار جلال‌الدین آشتیانی، تهران: انجمن فلسفه ایران.
۱۴. جنیدی، مؤید‌الدین (۱۳۸۱ش)، شرح فصوص الحکم، طبعه منقحه، صححه و علّق علیه الاستاذ السید جلال‌الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.
۱۵. خوارزمی، تاج‌الدین حسین بن حسین (۱۳۶۸ش)، شرح فصوص الحکم، تصحیح

به اهتمام نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، چاپ دوم.

۱۶. صدرالمتالهین شیرازی (۱۳۸۳ ش)، الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، الجزء الثالث من السفر الاول، شرکت دار المعارف الاسلامیه.

۱۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۴۶ ش)، الشواهد الربوبیه، حواشی ملاحادی

سبزواری، تصحیح و تعلیق و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات دانشگاه مشهد.

۱۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۴ ش)، المظاهر الالهیه، ترجمه و تعلیق

سید حمید طبیبیان، انتشارات احمد امیرکبیر.

۱۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۴۰ ش)، کسر اصنام الجاهلیه، حقه و قدم

له محمد تقی دانش پژوه، مطبعه جامعه الطهران.

۲۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳ ش)، مفاتیح الغیب، ترجمه و تعلیق

محمد خواجوی، انتشارات مولی.

۲۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳ ش)، اسرارالآیات، ترجمه و تعلیق محمد

خواجوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۲۲. صفّار (۱۳۶۲ ش)، بصائرالدرجات، تهران: منشورات اعلمی.

۲۳. فیض کاشانی (۱۳۵۸ ش)، علم الیقین، قم: انتشارات بیدار.

۲۴. قاشانی، کمال الدین عبدالرزاق (۱۳۷۰ ق)، شرح فصوص الحکم، قم: انتشارات

بیدار، چاپ چهارم.

۲۵. قیصری، داود (۱۲۹۹ ق)، شرح فصوص الحکم، تهران.

۲۶. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق)، بحارالانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.

۲۷. نصر، سیدحسین (۱۳۸۳ ش)، آرمانها و واقعیتهای اسلام، ترجمه شهابالدین

عباسی، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.